

«مطالعات جامعه‌شناسی»

سال دوم، شماره هفتم، تابستان ۱۳۸۹

ص ص ۷۵ - ۸۷

نگاهی به دلایل جامعه‌شناختی نابودی زبان‌ها

نرمینه معینیان^۱

تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۱/۲/۲۴

تاریخ پذیرش نهایی مقاله: ۱۳۹۲/۴/۱

چکیده

از زمان‌های بسیار دور زبان‌ها به دنیا آمده‌اند، زیسته‌اند و از میان رفته‌اند. اما امروزه با سرعتی بی‌سابقه در حال نابودی‌اند. اکنون در جهان در هر سال ده زبان خاموش می‌شود و زبان‌شناسان پیش‌بینی می‌کنند اگر این روند ادامه یابد؛ نود درصد زبان‌ها تا سده‌ی آینده رو به خاموشی خواهند رفت. از آن جایی که فرهنگ وابسته به زبان است، با زبان شکوفا می‌شود به حیات خود ادامه می‌دهد و منتقل می‌شود؛ با مرگ هر زبان فرهنگ وابسته به آن نیز در معرض نابودی قرار می‌گیرد. از سوی دیگر هر زبانی سازگاری‌های ضروری با شرایط ویژه‌ی اجتماعی، اقتصادی و زیست‌محیطی را برای گویشوران فراهم کرده و امکان شناخت هستی از دریچه‌ای ویژه را برای آن‌ها می‌سازد. لذا مرگ زبان‌ها به مثابه نابودی همه‌ی این امکان‌های ضروری برای حیات اجتماعی و تداوم فرهنگ است. در این مقاله سعی شده به نابودی زبان‌ها به عنوان یک مسئله‌ی مهم فرهنگی و دلایل آن پرداخته شود. جهت بررسی از روش اسنادی و کتابخانه‌ای (با مراجعه به افکار و نظریه‌های زبان‌شناسان و پژوهشگران حوزه‌ی مردم‌شناسی و جامعه‌شناسی زبان) استفاده گردیده و به ویژه تحولات سده و دهه‌های اخیر (در زمینه مرگ زبان‌ها) در تمام جوامعی که با این مسئله رو به روی‌اند مد نظر قرار گرفته است.

نتیجه به دست آمده نشان می‌دهد که در نابودی زبان‌ها عوامل عدیده‌ای دخیلند که دارای ابعاد روان‌شناختی، جغرافیایی، اقتصادی، سیاسی و اجتماعی بوده و از جنبه‌های خرد مانند میزان علاقه‌ی فردی کاربران به حفظ زبان مادری گرفته تا جنبه‌های کلان مانند کاهش جمعیت گویشوران، عوامل طبیعی، استعمار، جهانی شدن، نقش دولت‌های ملی و ... را شامل می‌باشد. بنابراین حل این مسئله تلاش‌ها و دگرگونی‌هایی همه جانبه را در عرصه‌های خرد و کلان طلب می‌کند.

۱. عضو هیأت علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد تبریز، گروه علوم اجتماعی. تبریز- ایران.

واژگان کلیدی: نابودی زبان‌ها، قوم‌کشی، زبان‌کشی، جهانی شدن، انتخاب کاربران، استعمار.

مقدمه

بیان موضوع و اهمیت آن: زبان‌ها با همان سرعت انواع موجودات زنده در حال زوالند. همان طور که گیاهان و حیوانات از تاریخ طبیعت ناپدید شده و هرگز دوباره پدیدار نمی‌گردند. با زوال زبان‌ها نیز کل فرهنگ‌ها از تاریخ تمدن محو شده و هرگز دوباره ظاهر نمی‌شوند. درست همان طور که گیاهان و حیوانات خاصی نظام‌های زیست بومی بزرگ را زنده می‌دارند. زبان‌ها نیز اغلب فرهنگ‌های ظریفی را در طول زمان با خود حمل می‌کنند. وقتی که انواع موجودات زنده نابود می‌شوند. نظام‌های زیست بومی هم نابود می‌شوند. همان طور وقتی که زبان‌ها می‌میرند، فرهنگ‌ها نیز می‌میرند (زاکس، ۱۳۷۷: ۹۸).

با این حال اهمیت حفظ زبان‌ها هنوز توجه گسترده همگان را جلب نکرده است. به این مفهوم نیز توجه نشده است که «بوم‌شناسی زبانی» به همان اندازه مراقبت نیازمند است که بوم‌شناسی طبیعی؛ در حالی که مشابهت‌هایی قابل ملاحظه میان این دو وجود دارد: نخست آن که کل تنوع موجود حاصل فرایندهایی است که زمانی طولانی به درازا کشیده است: میلیون‌ها سال در مورد تنوع زیستی و دست کم صد هزار سال در مورد تنوع زبانی. و با وجود تمام پیشرفت‌های مهندسی زیستی و مهندسی زبانی، اگر تنوع از میان برود به آسانی قابل تجدید نیست. مشابهت دوم آن است که تنوع زبانی و تنوع جهان طبیعی هر دو کارکردی است. وجود هزاران زبان امروزه بازتاب سازگاری‌های ضروری با شرایط متفاوت اجتماعی و طبیعی است. این زبان‌ها حاصل تخصص روزافزون و سازگاری مناسب با جهان در حال تحول است (مولهویسلر، ۱۳۷۲).

به علاوه هر زبانی متضمن شیوه خاصی از شناخت طبیعت و انسان، احساس شادی و اندوه و درک معنای رویدادهاست. برای مثال در زبان‌های فارسی، آلمانی، و ژاپوتکی - نیایش کردن، عشق ورزیدن و خواب دیدن و استدلال نمودن معانی متفاوتی دارند (زاکس، ۱۳۷۷: ۹۸). لذا با مرگ زبان‌ها این امکان سازگاری با جهان و امکان کسب شناخت ویژه از آن نیز از میان خواهد رفت.

دیدگاه نظری: زبان‌شناسانی مانند ادوارد سایپر و بنیامین وورف با طرح نظریه‌ی نسبیت زبانی معتقدند که ساخت فکر و به تبع آن برداشت کلی ما از جهان خارج تابع ساخت ویژه زبان بومی ماست. بنابراین افراد هر جامعه زبانی درباره جهان پیرامون خود نگرش‌های خاصی خواهند داشت (بی‌یرویش، ۱۳۷۲). از این رو مردمی که به زبان‌های مختلف تکلم می‌کنند جهانی واحد را ادراک نمی‌کنند بلکه برعکس زبان‌های مختلف بر جنبه‌های گوناگون واقعیتی چند وجهی تاکید می‌کنند و به شیوه‌های بسیار متنوعی آن‌ها را از صافی می‌گذرانند. اگر این نظریه را بپذیریم هر زبان را می‌توان تفسیری موقت از جهانی چندان پیچیده دانست که تنها امید برای درک آن برخورد از دیدگاه‌های متفاوت است. اگر هر

زبان را حاصل تاریخ طولانی تلاش انسان برای کسب دانش از جهان بدانیم ممکن است تازه دریابیم که چرا تنوع زبان‌ها منبعی گران‌بهاست (مولهویسلر، ۱۳۷۲).
روثس پژوهش: در این مقاله برای گردآوری اطلاعات از روش اسنادی - کتابخانه‌ای استفاده گردیده است.

محدوده‌ی زمانی بررسی: نابودی زبان‌ها در سده‌ی اخیر سرعت یافته از این رو تحولات سده و مخصوصاً دهه‌های اخیر بیشتر مورد نظر این گفتار می‌باشد.

محدوده‌ی مکانی بررسی: نابودی زبان‌ها امری جهانی است و در سرتاسر دنیا گسترش دارد. از این رو بحث این مقاله تمام جوامعی را دربر می‌گیرد که مرگ زبان‌ها در آن رخ داده یا در حال اتفاق افتادن است.

گزارشی از نابودی زبان‌ها

به گفته‌ی کریستال با مرگ آخرین گویشور هر زبانی خود آن زبان نیز می‌میرد برخی نیز می‌گویند با مرگ یکی مانده به آخرین گویشور هر زبان مرگ آن نیز فرا می‌رسد چرا که آخرین بازمانده دیگر کسی را ندارد تا با او سخن بگوید (کریستال، ۱۳۶۵: ۷۶).

از زمان‌های بسیار دور زبان‌ها به دنیا آمده‌اند. زیسته‌اند و همراه با جوامع پدید آورنده خود از میان رفته‌اند. اما امروزه با سرعتی بی‌سابقه در حال مرگ‌اند. اکثر زبان‌های زنده دنیا ممکن است بر اثر آن‌چه «جنگ زبان» نامیده شده است در آینده‌ای نزدیک و قابل پیش‌بینی محو شوند.

بر پایه بررسی‌های انجام شده در چارچوب برنامه‌های زیست محیطی سازمان ملل متحد در سال ۲۰۰۱ اکنون در جهان بین پنج هزار تا هفت هزار زبان وجود دارد که مردم با آن‌ها سخن می‌گویند. اما زبان‌شناسان پیش‌بینی می‌کنند که ۹۰ درصد این زبان‌ها در سده آینده رو به خاموشی می‌روند و از یادها خواهند رفت. از این تعداد ۲۵۰۰ زبان در معرض نابودی سریع هستند (جاویدی، ۱۳۸۲: ۱۳۶).

اکنون در جهان هر سال ده زبان خاموش می‌شود که این در تاریخ امری بی‌سابقه است (بابیک، ۱۳۷۹) میزان نابودی زبان‌ها در نقاطی که تنوع زبانی آن‌ها بیشتر است بسیار بالاست. اطلس زبانی منتشر شده از سوی یونسکو در مورد زبان‌های در معرض نابودی گویای آن است که بیشترین تمرکز این زبان‌ها در مناطقی از اقیانوس آرام است که ژاپن هم بخشی از آن است. شماره زیادی از این زبان‌ها به مناطق دورافتاده‌ای مثل دره‌های منزوی، جزایر دوردست و بیابان‌های غیرقابل دسترس منحصر می‌شوند. ولی زبان‌های دیگر کل قاره‌ها را پوشانده همه این‌ها با ایجاد پیوند میان اقوام گوناگون دنیای وسیعی را به وجود می‌آورند. در مجموع تعداد زیادی دنیای زبانی کوچک و بزرگ هم‌چون پارچه‌ی چهل تکه‌ای کره زمین را فرا گرفته‌اند. ولی علایم زیادی حاکی از آنند که اگر تحولات اساسی صورت نگیرد تا چند نسل دیگر تنها حدود یک‌صد زبان باقی خواهد ماند (زاکس، ۱۳۷۷: ۹۷).

زبان‌ها در اثر تحلیل و حذف تدریجی گروه‌های اجتماعی سنتی و هم‌چنین فرهنگ‌پذیری‌شان مثلاً

باسواد شدن افراد و بالاخره تاثیر زبان‌های غالب از بین می‌روند. در بین این زبان‌ها نمونه‌های بسیاری هستند که هرگز نه در جایی معرفی شده‌اند و نه در هیچ منبع اسنادی مربوط به تاریخ انسان ثبت شده‌اند. در بین ۱۲۰۰ تا ۱۵۰۰ زبان افریقایی تنها صد گونه از آن‌ها هستند که مطالعه و توصیف شده‌اند و مدارک اسنادی آن‌ها جمع‌آوری شده است (دستور زبان، فرهنگ لغات، جمع‌آوری متون). در بین ۲۵۰ زبان تبتی - بیرمنی تنها ده تا از آن‌ها هستند که به صورت بالا مورد مطالعه قرار گرفته‌اند (دورتیه، ۱۳۸۲: ۷).

تاریخ برخورد با چند زبانی در غرب

در داستان برج بابل در کتاب مقدس آمده است که نوادگان حضرت نوح در صدد بنای برجی برآمدند که به آسمان می‌رسید. اما خداوند بر گستاخی‌شان خشم گرفت و زبان مشترک‌شان را که با آن با یکدیگر تکلم می‌کردند به هم ریخت. این داستان که تنوع زبان‌ها را هم‌چون کیفری الهی تلقی می‌کند، قرن‌هاست که بر تفکر غربیان در باب زبان‌ها غلبه داشته است و از این روست که بسیاری از مردم اعتقاد دارند کثرت زبان‌ها امری نامطلوب است (مولهویسلر، ۱۳۷۲).

جاذبه‌های یک زبان واحد

تاکنون برای آن که یک زبان واحد جایگزین زبان‌های گوناگون شود تلاش‌های متعددی صورت گرفته است. فیلسوفان عصر روشنگری اروپا و در نیمه دوم قرن نوزدهم هواداران زبان‌های تصنعی مانند ولاپوک (Volapuk) و اسپرانتو که در سراسر جهان میلیون‌ها طرفدار را مجذوب خود کرده‌اند چنین هدفی را دنبال می‌کردند. بسیاری از هواداران اسپرانتو امیدوار بودند که این زبان نه تنها روزی به زبان کمکی مردم جهان مبدل خواهد شد بلکه در مراحل بعدی تنها زبان جهان خواهد بود (همان). اندیشه دولت ملی امروزی نیز برای کسانی که به کاستن از تنوع زبان‌ها علاقمندند مایه الهام نیرومندی است: یک زبان مشترک اغلب مکمل ضروری ملت‌های جدید تلقی می‌شود. هنوز اکثریت مردم نسبت به سرنوشت زبان‌ها بی‌اعتنا نیستند؛ ولی واقعیت این است که گستردگی و میزان انقراض زبان‌های جهان در حال حاضر چنان فاجعه بار است که از این لحاظ واژه انقلاب نیز قادر به بیان حق مطلب نیست (کریستال، ۱۳۶۵).

عوامل مؤثر بر نابودی زبان‌ها

در نابودی یک زبان عوامل بسیار گوناگون کوچک و بزرگ دخیلند. عواملی که دارای ابعاد روان شناختی، جغرافیایی، اقتصادی، سیاسی و اجتماعی بود ه و از جنبه‌هایی که تا حدودی شخصی و خرد به نظر می‌رسند مانند میزان علاقه فردی کاربران به حفظ زبان مادری گرفته تا جنبه‌های کلان نظیر جایگاه آن زبان خاص در صحنه «روابط اقتصادی - سیاسی» جهانی، برخورد نظام‌های مسلط و قدرت‌مند

جهانی با آن؛ عنایت یا بی‌اعتنایی حکومت‌های ملی نسبت به آن. به عبارت دیگر معیار یا غیر معیار بودن رسمی یا غیررسمی بودن آن زبان و بسیاری از ابعاد دیگر را شامل می‌باشد. در ادامه به پاره‌ای از مهم‌ترین عوامل اشاره می‌شود.

عوامل جغرافیایی و حوادث طبیعی

هر چند دستیابی به آمار و ارقام دقیق در این زمینه غیر ممکن است، اما بدیهی است که جوامع کوچک که در مناطقی دورافتاده واقع شده‌اند به راحتی در اثر زلزله، گردباد، سونامی و دیگر فجایع طبیعی نابود می‌شوند و از بین می‌روند. روز هفدهم ژوئیه سال ۱۹۹۸ زمین لرزه‌ای به بزرگی ۷/۱ ریشتر سواحل استان سان‌دان غربی را در گینه نو در هم کوفت و ۲۲۰۰ کشته و بیش از ده هزار بی‌خانمان بر جای گذاشت. دهکده‌های سیسانو، واروپو، آروپ و مالول ویران و حدود سی درصد از اهالی دهکده‌های آروپ و واروپو کشته شدند. پیش از وقوع این زمین لرزه پژوهشگران مؤسسه اتنولوگ دریافته بودند که زبان‌های مردم این چهار دهکده آن قدر با یکدیگر تمایز دارند که می‌توان آن‌ها را چهار زبان جداگانه تلقی کرد ولی این پژوهش بی‌سرانجام ماند. براساس گزارش این مؤسسه (۱۹۹۶) در سه مورد از این زبان‌ها باید تحقیقاتی انجام می‌شد و بر روی زبان چهارم کارهایی در دست اقدام بود. تعداد گویشوران این زبان‌ها پیش از زلزله نیز اندک بود. براساس سرشماری سال ۱۹۹۰ سیسانو دارای فقط ۴۷۷۶ نفر سکنه بود. مالول حدود ۳۳۳۰ نفر جمعیت داشت. در سال ۱۹۸۱ حدود ۱۷۰۰ نفر در آروپ ساکن بودند و تعداد مقیمان دهکده‌ی واروپو نیز در سال ۱۹۸۳ از ۱۶۰۲ نفر تجاوز نمی‌کرد. اکنون از جمعیت هر یک از دهکده‌های آروپ و واروپو حداقل پانصد نفر کاسته شده است. ولی از آن‌جا که این روستاها ویران شده و بازماندگان زمین لرزه به مراکز مراقبتی و مناطق دیگر منتقل شده‌اند، اکنون علامت سؤال بزرگی در مقابل این پرسش قرار می‌گیرد که آیا این جوامع (و نتیجتاً زبان آن‌ها) این ضربه‌ی بی‌خانمانی را از سر خواهند گذراند و به بقای خود ادامه خواهند داد؟

تأثیر بیماری‌هایی که به دهکده‌ای نفوذ می‌کنند و ناگهان بومیان آن را در می‌ربایند، همواره در طول تاریخ آشکار و عیان بوده است. هر چند که گستردگی فوق‌العاده‌ی آن در اوایل دوره‌ی استعمار هنوز هم به طور کامل مورد توجه قرار نگرفته است. گفته می‌شود در ظرف دویست سال پس از ورود اولین اروپاییان به قاره‌ی آمریکا بیش از نود درصد از بومیان آن سرزمین بر اثر بیماری‌هایی که اروپاییان و حیواناتشان به آن‌جا برده بودند جان سپردند. به عنوان مثالی از یکی از مناطق قاره‌ی آمریکا می‌توان به مرکز مکزیک اشاره کرد. آن گونه که می‌گویند این سرزمین در سال ۱۵۱۸ که اسپانیایی‌ها وارد آن شدند بیش از ۲۵ میلیون جمعیت داشت ولی تا سال ۱۶۲۰ این جمعیت به ۱/۶ میلیون نفر تقلیل یافته بود. برخی گمانه‌زنی‌ها حاکی از آن است که جمعیت «دنیای جدید» پیش از ورود اروپاییان به آن احتمالاً بیش از صد میلیون نفر بوده است. تنها دویست سال طول کشید که این رقم به کمتر از یک میلیون

کاهش یافت. ابعاد این فاجعه را تنها با مقایسه‌ی آن با فجایع مشابه می‌توان دریافت: مرگ و میر ناشی از ورود بیماری به قاره‌ی آمریکا بسیار بیش از تعداد کشته شدگان بر اثر «مرگ سیاه» در قرن چهاردهم اروپاست که گفته می‌شود ۲۵ میلیون نفر طی آن جان باختند و حتی بیش از کل کشته شدگان دو جنگ جهانی است که تعداد آن حدود سی تا چهل میلیون نفر بود. تعداد قربانیان آبله و امروز کشتگان ایدز هم به پای فاجعه‌ای که از آن سخن می‌گوییم نمی‌رسد. ولی بیماری‌هایی نظیر آنفلوانزا و سرخک می‌توانند در جوامعی که نسبت به آن‌ها مصونیت ندارند به راحتی به قاتلانی بی‌رحم تبدیل شوند (همان: ۸۰).

استعمار و مرگ زبان‌ها

سیاست مبتنی بر برده کردن، سودجویی از منابع طبیعی و بهره‌کشی از مردم کشورهای از نظر اقتصادی کم رشد و ممانعت از پیشرفت فنی و اقتصادی و فرهنگی آن‌ها برای تحکیم سلطه سیاسی، نظامی و اقتصادی دولت استعمارگر سیاست استعماری است (آقابخشی، ۱۳۷۶: ۷۰). چنان که گفته شد روزگاری انسان‌ها با زبان‌های گوناگونی که تعدادشان دو برابر زبان‌های امروز بود سخن می‌گفتند. در گذر تاریخ برخی از زبان‌ها از بین رفته‌اند و برخی نیز به سبب‌های گوناگون رو به خاموشی نهاده‌اند. بیماری‌ها و بلاهای طبیعی سبب از میان رفتن جوامع منزوی و زبان‌های آن‌ها شده است. گفته می‌شود که ساکنان سفید پوست اروپا با خود آبله را به شمال آمریکا برده‌اند و به این ترتیب سبب نابودی سرخ پوستان و نیز از میان رفتن زبان‌های بومی آن‌ها شده‌اند. علاوه بر این‌ها نیروهای سیاسی از سخن گفتن با زبان‌های اقلیت‌ها جلوگیری کردند تا قدرت اصلی مسلط در یک گروه اجتماعی خاص باشند. چنین بود که در سده‌ی بیستم هزاران کودک بومی در کانادا و ایالات متحده به اجبار در شبانه‌روزی‌هایی اسکان داده شدند که فقط اجازه داشتند در آن‌ها به زبان انگلیسی سخن بگویند (جاویدی، ۱۳۸۲: ۱۳۶).

قوم‌کشی و زبان‌کشی

واژه‌ی قوم‌کشی (Ethnocide) به وسیله‌ی مردم‌شناسی به نام روبر ژولن (Robert Jaulin) در سال‌های دهه‌ی ۱۹۷۰ جا افتاد و به مجموعه‌ی روش‌هایی اطلاق گردید که هدف آن‌ها از میان بردن فرهنگ یک قوم و جایگزینی آن با فرهنگی دیگر است (برتون، ۱۳۸۰: ۱۸۹). قوم‌کشی یکی از پیامدهای فرهنگ‌پذیری با نقشه «یا تحمیل فرهنگی» است که در اثر آن به مرور زمان هویت و قومیت گروه اجتماعی از بین می‌رود و جای خود را به مجموعه‌ای از ظواهر سطحی فرهنگی می‌دهد. اصطلاح قوم‌کشی را نباید با نسل‌کشی اشتباه کرد. قوم‌کشی به مفهوم از بین بردن فرهنگ و هویت قومی است در صورتی که نسل‌کشی از بین بردن افراد جامعه و قطع نسل یک قوم (به وسیله‌ی کشتار دسته جمعی، شیوع بیماری‌های واگیردار و رواج نامحدود الکل و مواد مخدر که نمونه‌های آن فراوان

است) می‌باشد (روح‌الامینی، ۱۳۶۸: ۱۱۵).

در روند قوم‌کشی، فرهنگی که جایگزین می‌شود عموماً فرهنگ فاتحان یا استعمارگران یا فرهنگ قوی‌تر ملی است. به این ترتیب با کامل شدن فرایند فرهنگ‌زدایی (Deculturation) از یک قوم در نهایت آن قوم به مثابه یک گروه متمایز از سایر اقوام از میان می‌رود. زیرا به ناچار در مجموعه بزرگ‌تری ادغام می‌شود. برای نمونه این همان فرایندی بود که در مورد سرخ‌پوستان امریکا اتفاق افتاد. این جمعیت پس از آن‌که از نهادها، ادیان و زبان‌های خود محروم شدند، به شدت تحت استثمار اقتصادی قرار گرفتند و تا اندازه زیادی نیز به وسیله ازدواج‌های بین‌قومی در گروه‌های دیگر ادغام شدند. زبان‌کشی (Linguicide) یکی از اشکال قوم‌کشی است که به از میان بردن زبان یک جمعیت خاص محدود می‌شود. گاه دیده می‌شود که دولت‌های مدرن به جای استفاده از روش‌های سرکوب‌گرانه (نظیر ممنوعیت‌ها و مجازات‌ها و غیره) که ممکن است به عنوان مخالفت با حقوق بشر مورد انتقاد قرار بگیرند. دست به آموزش اجباری یک زبان دیگر به جز زبان قومی که بالطبع (زبان رسمی دولت است) می‌زنند. به این ترتیب این امر نوعی سیاست توسعه فرهنگی به حساب خواهد آمد. برای مثال آن‌چه چین در تبت انجام داد. نتایج آموزش اجباری می‌تواند به شکلی یکسان به جمعیت‌های بومی، اقوام بدون دولت یا اقلیت‌های مرزی و همچنین به مهاجران برسد و زبان‌های بومی آن‌ها را تضعیف کند (برتون، ۱۳۸۰: ۱۸۹).

پندار تأثیر گوناگونی زبان‌ها بر جدایی‌طلبی

پیدایش حکومت‌های ملی که گمان می‌رفت وحدت منطقه‌ای آن‌ها به تجانس زبانی‌شان وابسته است، با گزینش و تحکیم زبان‌های ملی و تضعیف دیگر زبان‌ها همراه بود. با تلاش‌های فراوانی که در راه استقرار یک زبان رسمی در آموزش، رسانه‌ها و سازمان‌های دولتی صورت گرفته دولت‌های ملی عمده‌اً سعی در حذف زبان‌های فرعی تلقی شده داشته‌اند (بابیک، ۱۳۷۹). چرا حکومت‌ها اغلب به مسئله گوناگونی زبانی چون مشکلی نگریده‌اند؟ عقیده‌ای رایج بر آن است که گوناگونی زبانی و جدایی‌طلبی به یکدیگر ربط دارند. اما باید خاطر نشان ساخت که تفاوت زبان‌ها به جدایی‌طلبی نمی‌انجامد بلکه بهره‌برداری سیاسی از قوم‌گرایی و مربوط کردن آن به تفاوت‌های زبانی، جدایی‌طلبی را دامن می‌زند (بامبگوزه، ۱۳۷۲).

پندار تأثیر تنوع زبانی بر کاهش وحدت ملی

بسیاری از دست‌اندرکاران متقاعد شده‌اند که تقویت تمام زبان‌های موجود در یک کشور به منزله‌اً از میان بردن وحدت ملی است و ترس از شکاف‌های قومی و خطر دور ماندن از بستر اصلی دانش و اطلاعات اغلب سبب شده است که یک یا چند زبان ملی و گاه یک زبان خارجی به عنوان زبان رسمی

مملکت انتخاب شود.

یک زبانگی را عامل مهم تشکیل ملت به شمار آورده‌اند، در حالی که آن‌چه در حقیقت ایجاد اختلاف می‌کند و مانع وحدت ملی می‌شود نه چندگانگی زبانی بلکه برخورد منافع است. چند زبانگی نوعی غنا و بیانگر چندگونگی فرهنگی است. یکپارچگی ملی از طریق ارتباط متقابل زبان‌ها با یکدیگر بهتر حاصل می‌شود تا از طریق تسلط یک زبان یا قوم بر دیگر زبان‌ها و اقوام. به این ترتیب علاوه بر رشد زبان‌هایی که کاربرد نسبتاً زیادی دارند، همزیستی چند زبان مادری سبب می‌شود که تفاهم متقابل میان فرهنگ‌ها بهتر صورت گیرد (آراما، ۱۳۷۵) سوئیس نمونه بارزی است که اتباع آن مانند اتباع دیگر کشورها به سرزمین بومی خود مهر می‌ورزند. ولی به چهار زبان مختلف (فرانسه - آلمانی - ایتالیایی و ریتورومانس) صحبت می‌کنند. آن‌ها به عنوان یک ملت و در یک ناحیه تقریباً متراکم و محدود با یکدیگر زندگی می‌کنند و در صلح و صفا به سر می‌برند.

سازگاری مردم سوئیس با یکدیگر نه به طور مثبت و نه به طور منفی با اختلاف زبانی آن‌ها مرتبط نیست، بلکه به این علت است که آنان از نظر اقتصادی، سیاسی و فرهنگی یعنی در مسائل غیر زبانی علایق مشترکی دارند و وجود این علایق مشترک باعث می‌شود که آنان از روی میل زحمت همکاری با یکدیگر را برخورد هموار نمایند (ا. هال، ۱۳۶۳: ۲۴۹). این مثال به تنهایی کافی است که ثابت کند بین زبان و ملیت یا وطن‌پرستی الزاماً رابطه‌ای وجود ندارد. این تصور عمومی که چنین رابطه‌ای باید وجود داشته باشد خطاست. دولت مجبور نیست برای جلب و حفظ محبت اتباع خود زبان اکثریت را به زور در حلقوم تمام اقلیت‌های خود فرو کند. در این مورد نیز مانند موارد دیگر عمل از حرف موثرتر است: رفتار عادلانه و انسانی از وحدت زبانی تحمیلی موثرتر است.

انتخاب کاربران: اهمیت گرایش و تصمیم مردم در حفظ یا نابودی زبان

سیاست زبانی فقط در صورتی کارآیی خواهد داشت که با مسیر افکار عمومی جامعه هماهنگ باشد. به ندرت می‌توان زبان یا اصلاحات را برخلاف میل مردم به آن‌ها تحمیل کرد. آیا می‌توان از زبانی حمایت گردد که گویشوران آن دیگر خواهانش نیستند؟ موضوع صرفاً خود زبان نیست بلکه اهمیتی که گویشوران آن برایش قائلند. نیز مطرح است زبان‌ها عمدتاً به دلیل این‌که مردم تصمیم به ترک آن می‌گیرند و آن را به فرزندان‌شان منتقل می‌کنند ناپدید می‌شوند. اصطلاح جنگ زبان‌ها استعاره‌ی مناسبی است. اما زبان‌ها به خودی خود قادر نیستند جنگی بر پا کنند. این مردم هستند که برای مبارزه، جنگ یا توافق با یکدیگر تلاش می‌کنند. می‌توان با نگاهی به رابطه بین زبان‌های مردم به روابط تضاد آمیزشان پی برد (کالوه، ۱۳۷۹).

ترک زبان مادری به نفع یک زبان برتر بسیار دشوار به نظر می‌رسد. با این حال موارد دگرگونی‌های عمیق زبانی نادر نیست. بدون تردید افراطی‌ترین مورد به «کامازین‌ها» مربوط می‌شود که ساکن منطقه

«کراسنویارسک» سبیری هستند و طی ۵۰ سال سه بار زبان خود را تغییر داده‌اند: زبان اولیه آنان ساموئیدی بوده و از سال ۱۸۴۰ شروع به گفتار با زبان ترکی کرده‌اند، به طوری که ۲۰ سال بعد ترکی تنها زبان آنها به شمار می‌رفت؛ اما از سال ۱۸۹۰ زبان ترکی به نفع زبان روسی کنار گذاشته شد. زبان‌های متعلق به درخشان‌ترین فرهنگ‌های عهد باستان از جمله «مصری»، «فنیقی»، «آتروسکی»، و «حتی» همگی ناپدید شده‌اند. زبان لاتینی نیز که کلیسای کاتولیک کاربرد آن را کنار گذاشت امروزه یک زبان کاملاً مرده شمرده می‌شود. با این حال زبان‌های مزبور دست کم ارزشی برابر با زبان‌های جانشین خود داشته‌اند، پس چرا متروک شده‌اند. علت این تغییر را می‌توان چنین توضیح داد که ظاهراً به زغم وابستگی افراد به زبان مادری، پدر و مادر همواره برای موفقیت فرزندان خود آن‌ها را در یادگیری زبان قوی‌تر آزاد می‌گذارند و حتی مشوق آن‌ها در این امر می‌شوند. زمانی که چنین رفتاری تقریباً عمومیت یافت نسل فرزندان که با دو زبانی نسبی خو گرفته باشند خواه ناخواه زبان اصلی خود را زیر تاثیر این زبان خارجی خواهد یافت. هر گاه فشار زبان قوی‌تر به واسطه نفع اجتماعی آن طی دوره‌ای طولانی ادامه یابد حرکت نامحسوسی به سوی یک زبان آمیخته و سپس بدتر از آن ترک زبان اصلی به وقوع خواهد پیوست (مالرب، ۱۳۸۲: ۵۱۱).

حذف زبان‌های بومی از برنامه آموزشی

جوزف بارت می‌گوید: «زبان تا وقتی که بخشی از برنامه درسی نباشد در معرض خطر است.» آیا همان طور که برخی پیش‌بینی کرده‌اند مرگ زبان‌های بومی فرا رسیده است؟ بله. بهترین روش برای از بین بردن زبان یاد دادن یک زبان دیگر است. حق انحصاری حدوداً ۱۰۰ زبان ملی بر آموزش باعث می‌شود تا زبان‌هایی که در مدارس آموخته نمی‌شوند به خانه و فرهنگ عامه محدود و نهایتاً از محیط‌های تغذیه فرهنگی بیرون رانده شوند (بارت، ۱۳۷۹: ۲۷).

باور به تنوع زبانی به عنوان مانع توسعه

عقیده رایجی وجود دارد که داشتن زبان واحدی را پیش شرطی برای هر گونه نوسازی می‌انگارند. هر زبانی که انتخاب شود (زبان‌های جا افتاده‌ای چون انگلیسی، فرانسه، ماندارین یا روسی یا زبان نو رسیده‌ای مانند فیلیپینو) اولین شرط آن این است که باید ترجمه‌پذیر باشد. یعنی قادر باشد مفاهیم و امور متمایزی را که دنیای امروز به آن‌ها نیاز دارد بیان کند. اما نیاز به زبان‌های ترجمه‌پذیر یک اثر جانبی ناخوشی نیز دارد و آن عبارت است از نابودی زبان‌های کوچک به عنوان زبان‌های نامربوط و از مد افتاده (مولهویسلر، ۱۳۷۲).

کاهش تعداد گویشوران

آیا در آینده‌ای نزدیک بخش عمده‌ای از زبان‌ها محکوم به نابودی‌اند؟ زبان‌شناسان برآورد می‌کنند که یک زبان تنها به شرطی می‌تواند زنده بماند که حداقل صد هزار نفر گویشور داشته باشد. امروز حدوداً نیمی از ۶۰۰۰ زبان موجود در دنیا کمتر از ۱۰۰۰۰ و یک چهارم از زبان‌ها کمتر از ۱۰۰۰ گویشور دارند. تنها حدود بیست زبان هست که صدها میلیون نفر بدان‌ها سخن می‌گویند (بابیک، ۱۳۷۹).

در آفریقا بیش از ۲۰۰ زبان کمتر از ۵۰۰ گویشور دارند. در شمال آمریکا بزرگ‌ترین تهدید متوجه زبان‌های بومی و کرئول است. به استثنای ناواهو، کری، اُجیبوا (Ojibwa) ۲۰۰ زبان سرخ‌پوستان آمریکا که هنوز در ایالات متحده و کانادا باقی مانده‌اند در معرض خطر قرار دارند. در آمریکای لاتین یک سوم تا نیمی از ۵۰۰ زبان سرخ‌پوستی در معرض خطرند. بیشترین میزان انقراض در برزیل یعنی جایی که گویشوران بیشتر زبان‌ها اجتماعات بسیار کوچکی هستند پیش‌بینی شده است.

موسسه اتنولوگ در تحقیقی که در سال ۱۹۹۹ انتشار داد اعلام کرد که پنجاه و یک زبان در دنیا موجودند که از گویشوران هر یک از آن‌ها تنها یک نفر باقی مانده است و بیست و هشت زبان از این زبان‌ها هم در استرالیا هستند. بر اساس این گزارش تعداد گویشوران نزدیک به پانصد زبان دنیا کمتر از صد نفر و گویشوران ۱۵۰۰ زبان کمتر از هزار نفر. گویشوران بیش از سه هزار زبان کمتر از ده هزار نفر و گویشوران پنج هزار زبان نیز کمتر از صد هزار نفر می‌باشند. از قرار معلوم گویشوران ۹۶ درصد از کل زبان‌های جهانی را فقط چهار درصد از ساکنان جهان تشکیل می‌دهد. به این ترتیب شاید جای شگفتی نباشد اگر انبوهی از زبان‌ها در معرض تهدید و خطر قرار گرفته‌اند هر یک از زبان‌های آسیای جنوب شرقی تعداد نسبتاً زیادی گویشور دارد و آینده‌ی چهل زبان از ۶۰۰ تا ۷۰۰ زبان این منطقه بستگی زیادی به سیاست دولت‌ها دارد.

از سوی دیگر فقط شش زبان از چهل و هفت زبان شمال شرق آسیا در مقابل زبان روسی از شانس بقا برخوردارند. طبق کتاب قرمز یونسکو در مورد زبان‌های در خطر اروپا و شمال شرق آسیا بیست زبان «تقریباً منسوخ شده‌اند». هشت تا «شدیداً در خطرند» و سیزده زبان «در خطرند». اولین گروه حداکثر ۱۲ نفر گویشور دارند. دومی به طور گسترده‌ای به کار می‌رود. اما به بچه‌ها منتقل نمی‌شود و گروه سوم شامل زبان‌هایی است که فقط برخی از بچه‌ها بدان تکلم می‌کنند اما تعداد این بچه‌ها به تدریج کمتر می‌شود. طبق همین کتاب در اروپا جایی که تعداد زبان‌ها بر حسب معیارهای مختلف فرق می‌کند به ۱۲۳ زبان تکلم می‌شود که ۹ زبان تقریباً منقرض، ۲۶ زبان شدیداً در خطر و ۳۸ زبان در خطر اعلام شده است.

با مرگ آخرین گویشور هر زبانی خود آن زبان نیز می‌میرد. برخی نیز می‌گویند با مرگ یکی مانده به آخرین گویشور هر زبان مرگ آن زبان نیز فرا می‌رسد چرا که آخرین بازمانده دیگر کسی را ندارد تا با او سخن بگوید. پس از مرگ آخرین گویشوران هر زبانی آن زبان فقط در صورتی به بقای خود ادامه خواهد

داد که به شکلی از جمله به صورت نوشتار ثبت شده باشد. اکنون که پا به هزاره سوم می‌گذاریم حدود دو هزار زبان، یعنی یک سوم کل زبان‌های دنیا به هیچ شکلی ثبت و ضبط نشده‌اند. مرگ هر یک از این زبان‌ها عواقبی به راستی فاجعه بار از خود بر جای می‌گذارند؛ محلی که در آن سکنی داشته‌اند. تل خاکی که آرامگاه آن‌هاست و مصنوعات که در دوره حیات‌شان به دست آن‌ها ساخته شده همگی نشانی از خود بر جای نمی‌گذارند. وقتی زبانی که هرگز ثبت و ضبط نشده می‌میرد گویی هرگز وجود نداشته است. عامل کاهش تعداد گویشوران وقتی با عامل موثر دیگر فشار وارده از سوی زبان رقیب قوی‌تر توأم باشد روند مرگ زبان هر چه بیشتر تسریع می‌گردد. به عنوان مثال زبان اسکیمو که گویشوران اندکی دارد اما از لحاظ جغرافیایی در انزواست، ظاهراً بیشتر از زبان‌های مختلف اندونزی با چند میلیون گویشور که زیر فشار زبان اندونزیایی قرار دارند دوام خواهد آورد (مالرب، ۱۳۸۳: ۵۴۵).

تأثیر جهانی شدن بر مرگ زبان‌ها

در خصوص جهانی شدن دیدگاه‌های مختلفی وجود دارد که هر یک بر وجهی متمرکز شده‌اند به نظر آنتونی گیدنز جهانی شدن را می‌توان به عنوان تشدید روابط اجتماعی جهانی تعریف کرد. همان روابطی که موقعیت‌های مکانی دور از هم را چنان به هم پیوند می‌دهد که هر رویداد محلی تحت تأثیر رویدادهای دیگری که کیلومترها با آن فاصله دارند شکل می‌گیرد و برعکس (گیدنز، ۱۳۷۷: ۷۷). در هزاره‌ی نو که تازه به آن گام نهاده‌ایم پدیده جهانی شدن از بعد اقتصادی طرفداران و مخالفانی به ویژه در زمینه فقر و بیکاری یافته است؛ اما روی دیگر سکه که از نظرها پنهان مانده است و کمتر به آن پرداخته‌اند همانا تأثیر جهانی شدن بر نابودی فرهنگ و در پی آن زبان پیوسته به آن فرهنگ است. همه زبان‌شناسان بر این باورند که روند جهانی شدن در مرگ زبان‌ها اثر شتاب دهنده دارد، اما چون این روند تدریجی است کمتر مورد توجه قرار می‌گیرد. در دهکده جهانی از دست رفتن تنوع زبانی مسئله‌ای نگران‌کننده است؛ از این رو تنها با اهتمام جدی سازمان‌های بین‌المللی، دولت‌ها، ملت‌ها و زبان‌شناسان و اقلیت‌های زبانی می‌شود امیدوار بود که در آینده از شتاب روند نابودی زبان‌ها کاسته شود و شاید روزی برسد که این روند متوقف گردد (جاویدی، ۱۳۸۲: ص ۱۳۶).

چنان که گفته شد، جهانی شدن بر فرهنگ و زبان تأثیر سوء داشته است. از جمله بر زبان‌ها و فرهنگ‌هایی چون کردی، ناواجو، آینو، آشوری و باسک. جهانی شدن حتی بر سرعت آهنگ نابودی زبان‌ها افزوده است به گونه‌ای که زبان‌شناسانی مانند دیوید کریستال و دانیل نتل جهانی شدن را تنها و مهم‌ترین عامل از میان رفتن زبان‌ها می‌دانند. با پیشرفت فن‌آوری‌های ارتباطات گروه‌های زبانی کوچک که در گذشته از آن‌ها محافظت می‌شد. اکنون در جامعه جهانی نو در معرض آسیب‌های زبان غالب یعنی انگلیسی قرار گرفته‌اند؛ زیرا محل و

موقعیت جغرافیایی دیگر عامل مطرحی در ارتباطات نیست. با جهانی شدن نیاز به تبادل اطلاعات با زبان مشترک پدیدار شده است از این رو زبان‌های ویژه نواحی کوچک رو به نابودی هستند. در روند جهانی شدن گسترش فرهنگ غربی با گسترش زبان غربی ارتباط تنگاتنگ دارد. با ورود عادت‌ها، ایده‌ها و کالاهای غربی. زبان انگلیسی هم به همراه آنها برای توصیف اشیاء و مفاهیم جدید وارد می‌شود(همان: ۱۳۸).

این ترجیح زبانی باعث برتری فکری و عملی مردمی که این زبان زبان مادری‌شان است نسبت به کسانی می‌شود که آن را به عنوان زبان دوم و یا زبان بیگانه فرا می‌گیرند. به طور مثال دولت انگلستان در قرن نوزدهم با سوءاستفاده از بی‌اطلاعی سران کشورهای عقب مانده آسیایی و آفریقایی از اصطلاحات حقوقی زبان انگلیسی و عبارات دو پهلوئی این زبان عملاً طی قراردادهایی که با این کشورها به زبان انگلیسی می‌بست آنها را فریب داده و امتیازات عمده برای خود کسب می‌کرد. از سوی دیگر تثبیت یک زبان خاص به عنوان زبان جهانی ممکن است باعث بی‌علاقگی مردم به فراگیری سایر زبان‌ها شود و از طرف دیگر سبب افزایش سرعت حذف و ناپدید شدن زبان‌های گروه‌های اقلیت شود. طبق یک پژوهش آماری بیش از ۹۵ درصد ساکنین زمین به کمتر از ۱۰۰ زبان از میان سه چهار هزار زبان موجود در جهان سخن می‌گویند(کریستال، ۱۹۹۸: ۱۶). وقتی در می‌یابیم که تنها ۵ درصد باقی‌مانده جهان به هزاران زبان گوناگون سخن می‌گویند روشن می‌شود که اکثریت اعظم این زبان‌ها زبان گروه‌های کوچکی از مردم هستند که در صورت تثبیت قطعی یک زبان به عنوان زبان جهانی زمان مرگ‌شان بسیار زودتر از حد انتظار فرا می‌رسد(یعقوبی، ۱۳۸۴: ۱۲۲).

نتیجه‌گیری

مرگ زبان‌ها به عبارت دیگر کاهش تنوع زبانی امری به غایت پیچیده بوده و عوامل عدیده‌ای در ایجاد و تسریع و تشدید آن دخیلند. مهم‌ترین این عوامل بینش حاکم بر اذهان مردم است؛ چه بینش خودکاربران و گویشوران که در پی ارزیابی زبان بومی، ملی و مادری خود در ترازوی منفعت‌طلبی‌های اقتصادی و موفقیت‌جویی‌های اجتماعی خود تصمیم به ترک آن گرفته یا آن را از رتبه اول اهمیت به مرتبه‌های دوم، سوم فرو می‌کاهند و چه بینش عمومی شیفته دهکده جهانی که صلح و وحدت و توسعه را در مدینه فاضله‌ی یک رنگی، یک زبانی و تک فرهنگی جستجو می‌کند. گروهی دیگر از عوامل به سیاست آن دسته از حکومت‌های ملی باز می‌گردد که نمی‌خواهند یا نمی‌توانند به ارکان اساسی دموکراسی و حقوق بشر یعنی حق اقوام و اقلیت‌ها به حفظ و شکوفایی زبان و فرهنگ و هویت خود وفادار بمانند. و دسته سوم از عوامل را می‌توان در زمره شرایط رقابت زبان‌ها و فرهنگ‌ها در عرصه بین‌المللی در فضای جهانی شدن و تحت تاثیر سلطه‌طلبی‌های اقتصادی، فرهنگی مراکز اقتدار جهانی بر شمرد. به این ترتیب کاهش این آسیب جهانی بزرگ فرهنگی یعنی نابودی زبان‌ها نیازمند عزم و آگاهی مردم

بومی، تغییر خط‌مشی دولت‌های ملی و ساختار روابط بین‌المللی بوده و چالش‌های مشترک و متحد خود آگاهان فرهنگی را می‌طلبد.

منابع

- آقابخش، ع. (۱۳۷۶). **فرهنگ علوم سیاسی**. تهران: انتشارات مرکز اطلاعات و مدارک علمی ایران. چاپ سوم.
- ا. هال، ر. (۱۳۶۳). **زبان و زبان‌شناسی**. ترجمه: محمدرضا باطنی. تهران: انتشارات امیرکبیر. چاپ دوم.
- بایبک‌مور، ک. (۱۳۶۶). **ساخت و کار ذهن**. ترجمه: محمدرضا باطنی. تهران: نشر فرهنگ معاصر. چاپ اول.
- بامگوزه، آ. (۱۳۷۲). مشکل زبانی نیجریه. **مجله پیام یونسکو**. شماره ۲۸۵. تهران.
- برتون، ر. (۱۳۸۰). **قوم‌شناسی سیاسی**. ترجمه: ناصر فکوهی. تهران: نشر نی. چاپ اول.
- بی‌برویش، م. (۱۳۶۳). **زبان‌شناسی جدید**. ترجمه: محمدرضا باطنی. تهران: انتشارات آگاه. چاپ دوم.
- جاویدی، ش. (۱۳۸۲). جهانی شدن و مرگ زبان‌ها. **مجله اطلاعات سیاسی و اقتصادی**. شماره ۱۹۳ - ۱۹۴. تهران.
- دورتیه، ژ. ف. (۱۳۸۲). **علوم انسانی، گستره‌ی شناخت‌ها**. ترجمه: جلال‌الدین رفیع‌فر و دیگران. تهران: نشر نی. چاپ اول.
- روح‌الامینی، م. (۱۳۶۸). **زمینه فرهنگ‌شناسی**. تهران: انتشارات عطار. چاپ دوم.
- زاکس، و. (۱۳۷۷). **نگاهی نو به مفهوم توسعه**. ترجمه: فریده فرهی و دیگری. تهران: نشر مرکز. چاپ اول.
- کالوه، ژ. ل. (۱۳۷۹). زبان‌ها، ستیز یا همزیستی. **مجله پیام یونسکو**. شماره ۳۵۹. تهران.
- کریستال، د. (۱۳۶۵). **انقلاب زبانی**. ترجمه: شهرام نقش‌تبریزی. تهران: انتشارات ققنوس. چاپ اول.
- گیدنز، آ. (۱۳۷۷). **پیامدهای مدرنیته**. ترجمه: محسن ثلاثی. تهران: نشر مرکز. چاپ اول.
- مالرب، م. (۱۳۸۳). **زبان‌های مردمان جهان**. ترجمه: محسن حکیمی. تهران: انتشارات خجسته. چاپ دوم.
- موله ویسلر، پ. (۱۳۷۲). مقاله داستان بابل: چندگانگی زبان‌ها. **مجله پیام یونسکو**. شماره ۲۸۵. ترجمه‌ی غبرایی. تهران.
- یعقوبی، ح. (۱۳۸۴). زبان، ترجمه و ارتباط فرهنگ‌ها. تهران: نشر مرکز. چاپ اول.